



حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ (۱۹) وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ (۲۰) وَلَا الظُّلُّ وَلَا الْحَرُورُ (۲۱) وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَن يَشَاءُ وَمَا أَنتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ (۲۲) إِنَّ أَنتَ إِلَّا نَذِيرٌ (۲۳) إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِن مِّنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ (۲۴) وَإِن يَكْذِبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالزُّبُرِ وَبِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ (۲۵) ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ (۲۶) أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُّخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيَضٌ وَحُمْرٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ (۲۷) وَمِنَ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ أَلْوَانٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ (۲۸)﴾

تمثيل، یکی از راه‌های تفهیم مطلب به مخاطب

تمثيل یکی از راه‌های تفهیم و تبیین مطلب است گاهی از راه حد، گاهی از راه رسم چه تام چه ناقص که اقسام چهارگانه است مطلب بیان می‌شود گاهی هم از راه تمثيل، تمثيل نه حدّ شعر را بیان می‌کند نه رسم شعر را؛ لکن يك تقريب ذهن است دامنه مطلب را پايين می‌آورد از يك سو، دست مخاطب را بالا می‌برد از سوی دیگر، این مطلب به دست مخاطب می‌رسد دست مخاطب به آن مطلب راه پیدا می‌کند؛ لذا مطلب را می‌فهمد.

در این قسمت بعد از بیان آن احکام فرمود نابینا و بینا یکسان نیستند خب روشن است که اعما و بصیر مساوی نیستند؛ یعنی کسی که چشم دلش باز است و دین را می بیند با کسی که ﴿فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾^۱ اینها یکسان نیستند. مثال هایی که ذکر می کنند از نظر ادبی نکات متعددی دارند. در مثال اول آنکه ناقص است قبلاً ذکر شده آنکه کامل است بعد ذکر شده شاید برای رعایت آن آخر باشد که حرف راء دارد، اگر می فرمود «و ما يستوى البصير و الأعمى» با آخر آیات هماهنگ نبود البته نکات دیگری هم ذکر کردند هر دو مفردند، يك؛ ولی ناقص قبل از کامل ذکر شد، دو؛ و شاید این تقدیم برای رعایت فواصل باشد.

در مثال دوم یکی جمع است یکی مفرد؛ منتها آن یکی جنس است و شامل می شود ﴿وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ﴾ معمولاً ظلمت، جمع ذکر می شود و نور، مفرد یا ظلمت، کثرت دارد ظلمات متعدّدند نور، حقیقت واحده است در قرآن جمع بسته نشده انوار نیامده، اینجا هم ناقص، قبل از کامل ذکر شده اما در مثال سوم ظل که جای خنك و آرام است بر حرور که جای گرم است و سوزان مقدم شد این هم شاید برای رعایت آن پایان آیه باشد که با راء ختم می شود.

مثال چهارم به عکس اول و دوم شد شبیه سوم است که کامل قبل از ناقص ذکر شده ﴿وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ﴾ در مثال اول هر دو مفردند و ناقص قبل از کامل ذکر شد و حرف نفی، تکرار نشد فرمود: ﴿وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ﴾ نفرمود «و لا البصير» اما در مثال دوم و سوم و چهارم حرف نفی، تکرار شده است در مثال چهارم آمده است ﴿وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ﴾ هم جمع است و هم در دومی حرف نفی آمده و هم کامل، قبل از ناقص ذکر شده است چون اینجا سخن از آخر آیه نیست که با راء ختم شده باشد.

احتمال اختصاص آیه ﴿وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مِّنْ فِي الْقُبُورِ﴾ به کشته شدگان بدر

بعد می فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَن يَشَاءُ﴾ برخی ها نظیر آنچه در الدر المنثور نقل شده گفتند ﴿وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مِّنْ فِي الْقُبُورِ﴾ ناظر به این است که وجود مبارك پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از جریان جنگ بدر کسانی که بدر رفتند آن مشهد بدر را زیارت کردند از نزدیک مستحضرنه بدر، منطقه ای است بین مکه و مدینه چاهی هم دارد که الآن آن چاه هست. در طرف راست آن چاه شهدا دفن اند و در سمت چپ، پشت دیوار، چاهی است که اجساد نحس مشرکان را آنجا انداختند که قبرستان کفار از قبرستان شهدا و مسلمین جدا باشد. وجود مبارك پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از دفن شهدای بدر از يك سو و کندن چاه و انداختن اجساد نحس مشرکان در آن چاه، بالای آن چاه رفت فرمود ما آن وعده الهی را یافتیم ﴿فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا﴾^۱ بعد به حضرت عرض کردند با مرده ها داری حرف می زنی؟ حضرت فرمود: «ما أنتم بأسمع منهم لما أقول»^۲ این حرف هایی که من می زنم شما شنوایتر از آنها نیستید آنها هم می شنوند حالا منتها مأذون نیستند بگویند. برخی ها گفتند این جمله ﴿وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مِّنْ فِي الْقُبُورِ﴾ در آن زمینه نازل شده است.

دیدگاه علامه طباطبایی (رضوان الله علیه) درباره شأن نزول آیه و دلیل او

در این به تعبیر سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) که در بحث روایی این را مطرح کردند علامت جعل هست^۳ سوره «فاطر» در مکه نازل شده هنوز جریان بدر و امثال ذلك پیش نیامده تا اینکه این آیه مربوط به قصه بدر باشد این ﴿وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مِّنْ فِي الْقُبُورِ﴾؛ یعنی کافر واقعاً مرده است همان طوری که فرمود: ﴿وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ﴾ درباره آنها هم فرمود: ﴿أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ﴾ اینها واقعاً مرده اند و حیات معنوی ندارند؛ لذا حرف شما در آنها اثر نمی کند. بعد می فرماید کار توی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) جز نذیر بودن و انداز چیز دیگر نیست

۱. سوره اعراف، آیه ۴۴.

۲. الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۴۹.

۳. المیزان، ج ۱۷، ص ۳۹.

البته در آیه بعد عنوان بشیر را هم ذکر کرد لکن اثر مهم مربوط به نذیر بودن است و کفار را هم با انذار باید متعهد کرد. فرمود: ﴿إِنْ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ﴾.

تبیین مقدار مسئولیت پیامبر و انبیای گذشته در برابر تکذیب مردم

بعد فرمود ما تو را به عنوان بشیر و نذیر فرستادیم تو يك پیامبر بی سابقه نیستی انبیای دیگر هم قبل از شما آمدند برای اینکه ﴿إِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾ تو هم یکی از آنها هستی بعد فرمود اگر حرف تو را نشنیدند تکذیب کردند علیه تو مبارزه می کنند این سابقه دارد هم نبوت، قبل از شما سابقه دارد، رسالت قبل از شما سابقه دارد، نذیر و بشیر قبل از شما سابقه دارد، هم تحمل رنج های کفار سابقه دارد.

علت فرستادن پیامبر برای بشر با توجه به وجود عقل در نهاد او

اینکه فرمود: ﴿إِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾ این از نبوت خاصه به نبوت عامه، از تبلیغ خاص به تبلیغ عام می رسد. سیر بحث همان طوری که قبلاً ملاحظه فرمودید از سوره مبارکه «نساء» شروع شده در سوره مبارکه «نساء» آیه ۱۶۴ به بعد دلیل نبوت عام را آنجا ذکر می کند می فرماید: ﴿وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا * رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾ فرمود ما در طول تاریخ برای بشر انبیا فرستادیم چرا، برای اینکه اگر انبیا نمی فرستادیم مردم را فقط با عقلشان می خواستیم هدایت کنیم این کافی نبود چون عقل يك چراغ خوبی است اما با چراغ که مشکل حل نمی شود مهندسی می خواهد، يك صراط می خواهد عقل که چراغ است برای اینکه صراط را از غیر صراط تشخیص بدهد خب صراط، مهندس می خواهد صراط را انبیا می آورند البته چراغ هم می آورند اما چراغ عقل برای اینکه راه را ببیند به او داده شد از چراغ که کاری ساخته نیست يك سلسله بدیهیات اولیه را بله می داند اما انسانی که نمی داند از کجا آمده، نمی داند کجا می رود، بعد از مرگ چه خبر است هیچ خبری از بعد از مرگ ندارد فقط «آن قدر هست که بانگ

جرسی می‌آید»^۱ این یقین دارد که بعد از مرگ خبری هست عالمی هست، سؤال و جوابی هست اما چیست، چه چیزی سؤال می‌کنند، از آدم چه چیزی می‌خواهند هیچ نمی‌داند خب این عقل يك چراغ خوبی است با چراغ بدون صراط که کسی به مقصد نمی‌رسد.

دفع استدلال بشر در قیامت با فرستادن انبیا

فرمود اگر ما انبیا را نمی‌فرستادیم همین مردم که چراغ دستشان است در قیامت علیه من احتجاج می‌کردند می‌گفتند خدایا ما که از اینجا بی‌خبر بودیم ما که نمی‌دانستیم بعد از مرگ به کجاها می‌رویم چه چیز لازم است چه چیز بد است چه چیز خوب است تو که می‌دانستی ما بعد از مرگ چنین جایی می‌آییم چرا راهنما نفرستادی فرمود ما انبیا را فرستادیم ﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾ گرچه ﴿بَعْدُ﴾ ظرف است مفهوم ندارد ولی چون در مقام تحدید است مفهوم دارد یعنی قبل از رسل، بشر می‌توانست حجّت اقامه کند بعدالرسل دیگر حجّت اقامه نمی‌کند ما برای اینکه در قیامت مأخوذ به احتجاج بشر نشویم و علیه ما در قیامت حجّت اقامه نکند قیامت هم ظرف احتجاج است روز استدلال است ما برای اینکه علیه ما در قیامت حجّت اقامه نشود انبیا را فرستادیم مهندسين فرستادیم، صراط را انبیا مشخص کردند چراغ را هم يك مقدارش را انبیا نشان دادند يك مقدارش هم در فطرت و عقل بشر، انسان با دو چراغ دارد راه مهندسی شده انبیا را می‌بیند پس اصل این راه را قرآن کریم به عنوان يك ضرورت مطرح می‌کند که اگر مهندس نمی‌فرستادیم، راه نمی‌فرستادیم با چراغ که کسی به مقصد نمی‌رسد اینها می‌ماندند و بعد در قیامت هم علیه ما احتجاج می‌کردند ما برای اینکه علیه ما در قیامت حجّت اقامه نکنند ﴿لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾ انبیا را آوردیم.

توبیخ جن و انس در قیامت با سؤال از وجود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

در سوره مبارکه «انعام» می فرماید وقتی صحنه قیامت شد ما به بشر می گوئیم ما که کارمان را انجام دادیم ما هم سراج دادیم؛ یعنی عقل و فطرت، هم صراط دادیم؛ یعنی وحی و نبوت شما چرا بیراهه رفتید در سوره مبارکه «انعام» آیه ۱۳۰ به این صورت استدلال می کند می فرماید وقتی قیامت شد می گوئیم: ﴿يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا﴾ مگر جریان امروز را به شما نگفتند ﴿قَالُوا شَهِدْنَا عَلَى أَنْفُسِنَا﴾ منتها ﴿وَعَرَّيْتَهُمُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَشَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَاذِبُونَ﴾.

پیام عقل، نیازمندی بشر به وجود انبیا و ناتوانی خود

پس يك مسئله این است که عقل، چراغ است و همین عقل که چراغ است می فهمد که مهندسی می خواهد، راه می خواهد، صراط می خواهد از او ساخته نیست و خدای سبحان باید مهندسان و راهیان راه و همراهان را اعزام کند و خدا هم فرمود برای اینکه چنین احتجاجی علیه ما نشود ما این کار را کردیم و در قیامت هم به اینها می گوئیم ما که انبیا فرستادیم حجت بر شما تمام است. انبیا (علیهم السلام) هم که آمدند این «لا اله الا الله» را همه گفتند یعنی «لا اله الا الله» حرف همه انبیاست.

اخبار قرآن به ارسال نذیر برای همه امتها

آنچه در سوره مبارکه «نحل» آیه ۳۶ مطرح است این است فرمود: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا﴾ ما برای هر امتی پیامبر فرستادیم هیچ امتی بی پیامبر نیست؛ منتها آن قسمت های خاور دور و باختر دور را ما نگفتیم ﴿مِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ﴾^۱ برای اینکه نه شما خبردار بودید نه ما می توانیم بگوئیم ﴿فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ﴾^۲ بنابراین چه فایده داشت ما بگوئیم که آن طرف اقیانوس کبیر عده ای بودند چه اینکه اگر بعدها کشف شود عده ای در

۱. سوره غافر، آیه ۷۸.

۲. سوره آل عمران، آیه ۶۲۷، سوره نحل، آیه ۳۶.

فلان کوکب در فلان کُره دارند زندگی می‌کنند قرآن حق است چون حرف قرآن این است که هر جا بشر هست، هر جا يك موجود متفکر مختار هست مهندسی ما هست وقتی برسیم به آنجا ببینیم يك عده آنجا دارند زندگی می‌کنند.

ارسال پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) برای موجود متفکر مختار، لازمه ربوبیت خدا

حرف قرآن حق است ممکن نیست جایی يك موجود متفکر مختار زندگی بکند و خدا او را راهنمایی نکند برای اینکه او ربّ عالمین است ربوبیت خدا نسبت به گیاهان مشخص است، نسبت به جمادات مشخص است، نسبت به حیوانات مشخص است، نسبت به سماوات و امور نجومی مشخص است اما ربوبیت خدا نسبت به انسان، تربیت و تعلیم است باید به او علم و آگاهی بدهد تا او مختارانه این مطلب را بپذیرد بنابراین نه تنها اطراف اقیانوس کبیر یا اقیانوس اطلس اگر آن طرف کسی پیدا شد آیه حق است، اگر در کُره‌ای از کرات آسمانی يك موجود متفکری باشد آنجا انبیا هست و مانند آن.

کلمه طیبّه «لا إله الاّ الله» پیام همه انبیا

اما همه انبیا آمدند همین را گفتند: یکی نفی بت‌ها، نفی ربوبیت غیر خدا دیگری اثبات ربوبیت پروردگار، همین قضیه که به حسب ظاهر دو جمله از آن تعبیر می‌شود حقیقتش يك جمله است آیه ۳۶ سوره مبارکه «نحل» این است ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا﴾ خب عطف بیان، این رسول آمده چه می‌گوید دو حرف دارد ﴿أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ﴾ و﴿اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ یعنی «لا اله» می‌شود ﴿وَجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾، «الاّ الله» می‌شود ﴿أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ﴾ خدا آری، غیر خدا نه؛ این حرف همه انبیاست حالا اختصاصی به وجود مبارك پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) ندارد که او «لا اله الاّ الله» آورده آنها با زبان دیگر همین «لا اله الاّ الله» را آوردند ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا﴾ که این رسول چه چیزی برای مردم آورده، یکی ﴿أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ﴾ آورد، دیگری ﴿وَجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾.

واحد بودن کلمه «لا إله الا الله» و هماهنگی پیام آن با فطرت انسان

در بحث‌های قبل هم ملاحظه فرمودید که «لا اله الا الله» دو قضیه نیست دو جمله نیست این «الا» به معنای غیر است وقتی به معنای غیر شد صفت قرار می‌گیرد وقتی صفت قرار گرفت پیام «لا اله الا الله» دو چیز نیست یعنی قلب و فطرت انسان لوح نانوشته نیست که يك قضیه سالبه را به او بفهمانند، يك قضیه موجبه را به او بفهمانند که یعنی انبیا آمدند که دو چیز را به ما بفهمانند، انبیا آمدند يك چیز را به ما بفهمانند، انبیا آمدند بگویند که آن خدای دلیزیر فطرت‌پذیر دلنوازی که در درون شما هست غیر او کسی نیست «لا اله» غیر از همان‌که در درون شما هست و به او ایمان دارید این «الا» به معنی غیر است وقتی به معنای غیر شد صفت می‌شود، وقتی صفت شد دیگر دوتا قضیه نیست ما يك جمله مستثنا داشته باشیم مستثمانه داشته باشیم یعنی غیر از این الله دلیزیر، دیگران نه؛ یعنی غیر از همان‌که داری دیگری را راه ندهی «لا اله» غیر از همان‌که دارید دیگری را رها ندهید «لا اله» غیر همان‌که محبوب شماست، دلمایه شماست، دلیزیر شماست، در درون شماست این چنین نیست که ما خالی‌الذهن خلق شده باشیم ﴿فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾^۱ همین را می‌گوید، «كل مولود يولد على الفطرة»^۲ همین را می‌گوید، هر انسانی با فطرت توحیدی خلق می‌شود، هر انسانی را خدا موحداً خلق کرد، شرك، عارضی است انبیا آمدند گفتند این عرض بیگانه را راه ندهید غیر از خدایی که شما به او توجه دارید و در درون شما اعتقاد به او تعبیه شد دیگران نه؛ «لا اله» غیر از آن الله‌ای که دارید پس این يك جمله می‌شود دو قضیه نیست که یکی ایجابی باشد یکی سلبی باشد پس حرف همه انبیا همین «لا اله الا الله» است.

تبیین چگونگی ارسال «نذیر» برای همه امت‌ها

پرسش: دوران فترت، قبل از پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) رسولی نبود.

۱. سوره روم، آیه ۳۰.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۱۴.

پاسخ: یا انبیا بودند یا ائمه بودند بعد از وجود مبارک حضرت عیسی این طور بود یا ائمه بودند یا انبیای غیر صاحب شریعت بودند یا عالمان دین بودند. در همین آیه محلّ بحث سخن از نذیر است ﴿إِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾ یعنی هیچ ملّتی نبود مگر اینکه برای آن نذیر آمد نه اینکه هیچ ملّتی نبود مگر اینکه برای آن رسول آمد خب در زمان خود انبیا مخصوصاً وجود مبارک پیغمبر (علیهم الصلاة و علیهم السلام) این طور نبود که خود حضرت با تك تك افراد تماس بگیرد آنها را راهنمایی کند برخی از افراد شاید در تمام مدت عمر، وجود مبارک حضرت را ندیدند، مبلّغانی که از طرف حضرت می‌رفتند نذیر بودند همین ﴿أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ﴾^۱ یعنی به شخصی در قیامت می‌گویند مگر شما از امام جمعه، امام جماعت، از سخنران حسینی‌تان نشنیدید خب این نذیر است اگر کسی در حسینی‌ای شرکت کرد مسجدی شرکت کرد واعظی احکام الهی را گفته آن واعظ می‌شود نذیر الهی، در قیامت برای او استدلال می‌کنند که تو اهل حسینی‌ه و مسجد بودی پای منبر نشستی فلان عالم این حرف را زد این نذیر الهی بود این آیات را برای شما خواند مگر در زمان انبیا خود انبیا با تك تك مردم تماس داشتند در اینجا هم نفرمود هیچ امتی نیست مگر اینکه رسولی برای آن آمده فرمود نذیری برای آن آمده.

آیه نُفَر دال بر مصداق نذیر بودن علمای دین

نذیر هم ملاحظه فرمودید در سوره مبارکه «توبه» آیه نُفَر همین است ﴿فَلَوْلَا نُفَرٌ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ﴾^۲ این انذار است این علما می‌شوند مُنذِر، ﴿إِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾ همین است در قیامت هم احتجاج می‌کنند می‌گویند شما که اهل فلان مسجد بودی، اهل فلان حسینی‌ه بودی، عالم محلّ، واعظ محلّ این آیه را برای شما خواند چرا عمل نکردی. خب سوره «توبه» که آیه نُفَر در آن هست مسئله انذار را مطرح کرده نفرمود هر امتی باید پیغمبر داشته باشد هر امتی بالاصاله پیغمبر دارد ولی شاگردان او حرف همان

۱. سوره ملک، آیه ۸.

۲. سوره توبه، آیه ۱۲۲.

پیغمبر را نقل می‌کنند لازم نیست که پیغمبر هر عصر به تك تك خانه‌های آن عصر سری بزند اینکه شدنی نیست. پس مردم به انذار الهی که بیان صراط است نیازمندند و کار انبیا انذار است که فرمود: ﴿قُمْ فَأَنْذِرْ﴾^۱ کار علما هم انذار است ﴿وَلْيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ﴾، ﴿وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾.

دو نکته ادبی در آیه ﴿وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ...﴾ و شمول آن بر علما

دو نکته دیگر در این ﴿وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾ هست: یکی اینکه چون راجع به رسالت نیست علما و مبلغان دین را هم شامل می‌شود نفرمود «إليها» چون اگر رسالت بود می‌فرمود «خلا إليها نذير» چون رسالت با «إلى» استعمال می‌شود و لازم نیست که آن نذیر، اهل آن شهر باشد اهل آن روستا باشد و گرنه می‌فرمود «منها» نه «منها» لازم است نه «إليها» لازم است يك روحانی، يك مبلغ ولو اهل آن شهر نباشد اهل آن روستا نباشد بالأخره بیانات قرآن و عترت را دارد برای مردم نقل می‌کند لذا فرمود: ﴿وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾ نه لازم است «إليها» باشد نه لازم است «منها» باشد. بعد فرمود حالا که این چنین شد این جزء سنت‌های الهی است که برای هر ملتی، يك نذیر هست، يك رسولی هست، شاگردانی دارند.

باسابقه بودن تکذیب انبیا توسط مُتْرِفین و مسرفین هر امت

اگر حرف تو را صنادید قریش تکذیب کردند این بی سابقه نیست ﴿وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾ مُتْرِفین و مسرفین قبل از این صنادید، انبیای خودشان را تکذیب کردند ﴿جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالزُّبُرِ وَبِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ﴾ تو کتاب مبین آوردی و معجزه آوردی شریعت آوردی آنها حرف تو را تکذیب می‌کنند چه اینکه قبل از اینها هم کسانی بودند که انبیای خودشان را تکذیب کردند آن انبیا هم بیّنات و معجزات آوردند هم زُبُر که جمع زبور است زبور نظیر رساله‌ها، کتاب‌های نصیحتی و مانند آن و هم کتاب رسمی مثل تورات، مثل انجیل و مانند آن، اینها را آوردند آنها تکذیب کردند.

إخبار از عاقبت مُترفین گذشته همراه با هشدار صنادید قریش

در سوره مبارکه «سبأ» این را خواندیم که ﴿وَمَا بَلَّغُوا مِيعَتَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ﴾ یعنی آنچه اینها الآن انجام می‌دهند به ثروت و اسراف و اترافشان مغرورند باید بدانند که طبق آیه ۴۵ سوره مبارکه «سبأ» که قبلاً گذشت اینها هم يك سرنوشت تلخ دارند. در آیه ۴۵ سوره «سبأ» فرمود: ﴿وَكَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ﴾ یعنی قبل از این صنادید قریش، مُتَرَفِّین و مسرفین و طاغیانی هم بودند که حرف انبیای خودشان را تکذیب می‌کردند ﴿وَمَا بَلَّغُوا مِيعَتَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ﴾ این صنادید قریش گرچه سرمایه‌دار و مقتدرند اما يك دهم قدرت گذشته‌ها را ندارند مِيعَتَار مثل مِربع، مِربع یعنی يك چهارم، معشار یعنی يك دهم، اینها يك دهم قدرت گذشته‌ها را ندارند ﴿وَمَا بَلَّغُوا مِيعَتَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ فَكَذَّبُوا﴾ آن گذشته‌ها ﴿رُسُلِي فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ﴾ آنها را با عذاب گرفتیم. بنابراین معاصرین شما هم، این صنادید قریش، این ابوجهل‌ها، ابوسفیان‌ها به سرنوشت تلخ آنها مبتلا خواهند شد. اینجا یعنی آیه سوره مبارکه «فاطر» هم تسلی خاطری است نسبت به حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) يك هشدار ضمنی است نسبت به صنادید قریش، فرمود: ﴿وَإِن يَكْذِبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ جَاءَتْهُمْ﴾ آن طاغیان قبلی را، مترفین و مسرفین قبلی را پیامبران‌شان آمدند باء، باء مصاحبه است یا ملابسه، همراه با بیّنات و معجزات آمدند همراه با زبورها و رساله‌های نصیحتی آمدند، همراه با کتاب قانون و فقه آمدند و روشن بود هیچ ابهامی نبود ﴿ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ﴾ این ﴿فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ﴾ مشابه همان است که در سوره مبارکه «سبأ» گذشت؛ آیه ۴۵ سوره «سبأ» این بود ﴿فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ﴾ اینجا هم می‌فرماید: ﴿فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ﴾ چگونه ما بر اینها انکار کردیم مورد غضب ما قرار گرفتند و به عذاب الهی گرفتار شدند ﴿ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ﴾.

فرق بین علم و ایمان

اما درباره این بحث که علم‌الیقین جزء ایمان است یا نه، مستحضرید علم تا آنجا که علم است از سنخ ایمان نیست؛ یعنی همین علم مصطلح و رسمی و اسمی. ایمان، کار عقل عملی است فعل است علم از سنخ فعل نیست کار عقل نظری

است آنجا که ادراك و جزم و تصور و تصدیق است بین نفس و علم، اراده فاصله نیست یعنی کسی نمی تواند بعد از اقامه حجّت بگوید من نمی خواهم بفهمم، این شدنی نیست انسان وقتی در برابر يك مطلب ضروری قرار گرفت مضطرّ به فهمیدن است می فهمد اما ایمان، يك فعل است بین نفس و ایمان، اراده فاصله است انسان می تواند ایمان بیاورد می تواند ایمان بیاورد بعد از اینکه صد درصد هم برای او روشن شد منتها ایمان که فعل عقل عملی است کار قلب است به اصطلاح که از عقل عملی به قلب یاد می کنند يك فعل مجرد است نظیر حرکت دست و پا نیست که مادی باشد وقتی فعل مجرد شد حضور دارد وقتی حضور داشت علمش می شود علم شهودی خودِ ایمان از سنخ علم شهودی است از سنخ تصور و تصدیق و امثال ذلك نیست نیّت این طور است، اخلاص این طور است، قصد این طور است، عزم این طور است، تصمیم این طور است، همه اینها افعال قلبی اند، يك؛ مجردند، دو؛ هر موجود مجردی با شهود همراه است، سه؛ خود اینها شهودی اند، حضوری اند با علم حضوری همراه اند و این تلاش و کوشش درس و بحث ها زمینه است که ان شاء الله انسان به آن فعل برسد آن وقت به آن فعل که رسید خودش با شهود همراه است.

لزم توجه به رموز آیات و نمونه آن در آیه ﴿وَمِنَ النَّاسِ وَالْأَنْعَامِ...﴾

در این بخش، بعد از اینکه این آیات انذار تمام شد باز به مسئله توحید می پردازند که این ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ﴾ جریان توحید را طرح می کند که اگر ان شاء الله این بخش را بیشتر توجه بفرمایید [شایسته است] گرچه قرآن کریم کتاب هدایت است اما آن راز و رمزش را هم دارد خیلی ها هستند که با همین ظواهر آیات برخورد می کنند و اصلاً آن کلیدها را توجه نمی کنند که قرآن چه می خواهد بگوید الآن مثلاً همین آیه ۲۸ سوره مبارکه «فاطر» را شما می خواهید بخوانید می بینید که همه به طور عادی از آن رد می شوند به آن راز و رمزی که در این آیه هست توجه نمی کنند اما در حالی که وقتی نگاه مستأنف بشود معلوم می شود خدا می خواهد بفرماید بعضی ها در ردیف موجودات دیگر هستند منتها رنگشان فرق می کند سرشماری بکنند باید در آن ردیف باشند در اینها فقط علما هستند که از خدا هراس دارند

می بینید ﴿وَمِنَ النَّاسِ وَالْذَّوَابِّ وَالْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ﴾ از مردم، از دابّه‌ها، از چهارپاها رنگ‌هایشان فرق می‌کند دیگر نمی‌فرماید «و العلماء» علما را از ناس و دواب و انعام جدا می‌کند می‌فرماید آن‌که خداترس است عالم است و آن‌که خداترس نیست در ردیف همان‌هاست فقط رنگ‌هایشان فرق می‌کند.

استفاده از کلام امام سجاد (علیه السلام) در تفاوت ذکر انسان در قرآن

این بیان نورانی کلیدواژه را وجود مبارك امام سجاد یاد دیگران داد فرمود شما از این تعبیرات قرآن کریم می‌بینید که خدا نام علما را کجا ذکر می‌کند وقتی نام علما را می‌خواهد ذکر کند کنار ملائکه ذکر می‌کند، نام ملائکه را کنار خودش ذکر می‌کند، در اوایل سوره مبارکه «آل عمران» این است ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ﴾^۱ این ﴿أُولُوا الْعِلْمِ﴾ را کنار ملائکه ذکر می‌کند^۲ این در روایت نیست اما از بحث‌های دیگر برمی‌آید که آنجا که سخن از شهادت و وحدانیت و توحید و معرفت نیست سخن از خوردن است، سخن از خوردن میوه است، سخن از خوردن محصولات کشاورزی و زراعی است می‌فرماید ما باران و مانند آن فرستادیم، قدری میوه در باغ‌ها پیدا می‌شود ﴿كُلُوا وَارْزَعُوا أُنْعَامَكُمْ﴾^۳، يك؛ ﴿مَتَاعاً لَّكُمْ وَلِأُنْعَامِكُمْ﴾^۴، دو؛ قدری خودتان بخورید قدری به دام‌هایتان بدهید خب آنجا که سخن از خوردن است انسان و دام را یکجا ذکر می‌کند آنجا که سخن از فهمیدن است انسان را با فرشته‌ها ذکر می‌کند این کنار هم ذکر کردن يك پیام خاص دارد.

تفاوت بینش، علت جداسازی علما از ناس و دواب و انعام

اینجا هم فرمود برخی از مردم و دواب و انعام، رنگ‌هایشان فرق می‌کند فقط آن‌که خداترس است عالم دین است و معیارش علم مصطلح حوزه و دانشگاه نیست معیارش خشیت الهی است هر کس اهل هراس از خدای سبحان بود که از خدا ترسید مطیع خدا بود، مرضی خداست خدا از او راضی است که در پایان سوره «بینه» دارد ﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۸.

۲. ر.ک: تفسیر الامام العسکری، ص ۶۲.

۳. سوره طه، آیه ۵۴.

۴. سوره نازعات، آیه ۲۳، سوره عبس، آیه ۲۲.

وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ^۱ چه درس خوانده حوزوی و دانشگاهی باشد چه نباشد، کسی اهل ایمان است و

خدا ترس است و باور دارد هم مرضی خداست هم راضی از خدا ﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ﴾

اگر اهل خشیت بود واقعاً می شود عالم که ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾.

«و الحمد لله رب العالمين»